

ایشان اکابر آن قوم قایل آند - و میرزای مومی الیه را چون از روز اول نیک بعثت و نیک نام و خجسته فرجام آفریده بودند در طلب نام نامی می بود - و در اوایل عمر که در ایران می بود کوشش او زیاده از حالت و قدر او بود - و طبعش از بلند پروازیها به پستی قرار نمیداد - تا آنکه بعثتش را هژمونی و طالعش روز افزونی نموده با پدر و برادر به هندستان افتاد - و در روزی که داخل هندستان شدند درباری بفراز دربار این بزرگوار ندیدند - و اول تسلیم و کورنشی که کردند با این سپه سالار بود - و در سلک ملازمان ایشان منسلک گشته روز بروز در ترقی افزود - و کسب نیک نامی می نمود - و کمال رشد و کاروانی ظاهر می ساخت - یکچندی بمنصب میرشکاری و قوش بیگ گری ایشان مفتخر بودند - و مدتی میر عرض این سپه سالار گشت - و روزی چند مهر درامت و خاتم سعادت خود را بایشان سپردند که در کارسازی خلق الله بذل معهود و مبدول دارند - چون درین دو سه امر خطیر رتبه و حالت خود را ظاهر ساخت - متصدی منصب جلیل القدر و کالتش ساختند - و درین امر جلیل القدر بدستوری بسر برد که شهرة شهر و معروف شهر شد -

هر که در او جوهر دانائی ست در همه کاریش توانی ست

و سپاهی و رعیت را از خود راضی و شاکر نمود - و همت بر کارسازی درویشان و محتاجان و غریبان قربة الی الله می گماشت - و اکثری از بی خان مانان عراق و خراسان که بجهت حوادث زمان بوسعت آباد هندستان افتاده گرفتار آلام و محنت غربت بودند - بوسیله ایشان در خدمت این سپه سالار بمنصب مناسب رسیدند - و جمعی از آنها کامیاب و کامران باوطن خود رجعت نموده باز ماندگان را در یافتند - همین مقدمه در اوصاف ایشان کافیهست - و همیشه مستعدانی که در بندگان این سپه سالار

می بوده اند مثل شکیبایی و نظیری و عرفی و یولقلی بیگ و غیره در صحبت ایشان می بوده اند - و چندان اهلیت و آدمیت که از دیده اند از هیچ یک از اکابر این ملک ندیده اند - و در اکثر فتوحات که این سپه سالار نموده به سرداری و سرکردگی ایشان بوده - و رتبه و حالت او در ایام وکالت کم از میان دولت خان لودی نبوده - و در تدبیر ملک گیری و مملکت داری مدار بر رای صایب ایشان می نهادند - و در ایام وکالت خدمات مشهوره بتقدیم رسانید - و چنان نمود که شجاعت و گردانی خود را بر پادشاه و ارکان دولت او ظاهر ساخت - و قریب به بیست و پنج سال بلکه زیاده در ملازمت این سپه سالار معزز و مکرم بود - تا آنکه بتاریخ اوایل هزار و بیست و دو هجری که پادشاه جهان پناه این سپه سالار را از قنوج طلب داشته برهان پور فرستادند میرزای مشاراً الیه را بمنصب سرکار پادشاهی والا رتبه گردانیدند - و الحال که هزار و بیست و چهار بوده باشد بمنصب سه هزار و پانصدی سرفراز است - و در پناه پنج هزاری سیر می فرماید - و ترقیات کلی در پیش دارد و می زبیدش - و تا از دربار این سپه سالار رفته و با آن رتبه سرفراز ست هیچ وقت نیست که عرایض اخلاص و تحف و هدایا از آن جانب فرسد - و این سپه سالار او را بخوبی یاد نمایند - و از همت و شجاعت و مردانگی خود را باین پایه عالی رسانیده - امید که تا قیام قیامت بر مسند عزت متمکن باشد - و حق نعمت را فراموش نکند بمنه و جوده *

میرزا جان بیگ

میرزا جان بیگ از ولایت بدخشان است - و از جمله سپاهیان و شجاعان قرار داده این زمان است - و بمنصب میر عرضی در خدمت

این سپه سالار سرافراز بوده - و از جمله آقایان قرار داده ایشان بود - و در اکثر فتوحاتی که این سپه سالار در گجرات و سند و دکن نموده همه جا همراه بوده و دستبردهای نمایان و خدمات شایسته کرده - و چندان نموده بود که او نیز در ملازمت این سپه سالار ثانی میرزا حسن علی بیگ و دیگران بوده و بمردی و مردانگی علم گشته - و همیشه فوجی از ملازمان خاصه با او معین بوده - و همه ساله مبلغهای کلی برسم جاگیر و علوفه ازین سرکار می یافت - تا آنکه ترقی کلی او را در ملازمت بادشاه بهم رسید - و الحال به یمن توجه ایشان در سلک منصب داران بادشاهی در آمده - و از بندگان خاص آن درگاهست - و بدعاگونی این سپه سالار مشغول است *

میرزا نور الدین محمد

میرزا نور الدین محمد فرزند رشید میر رفیع الدین آفاق ست - سیدی عالی نسب و بزرگی رفیع حسب - عالیشان رفیع مکن بود و اصل وی از سادات رفیع الشان موسوی مشهد رضوی ست - و مدتی مدید کلانتری و تقدّم و پیشوائی مشهد مقدّسه رضویه به پدر بزرگوارش میر رفیع الدین حسین مشهور بآفاق تعلق داشته - و از جمله نقیب الغقبای آن شهر ست - و در فن سپاهیگری نیز قدرت و مهارت تمام داشته - و در طرز و روش ملک گیری و ملک داری و امور سلطنت و برای بردن مهمات دولت و قوفی کافی وافی داشت - و در اوایل عمر در دکن در ملازمت برادر اعیانی خود میرزا خان که از امرای عهد سلسله نظام شاهی بود می بود - و میرزا خان مذکور در ایام هرج و مرج دکن یکی از فرزندان سلسله نظام شاه را به بادشاهی برداشت - و خود از غایت صاحب داعیگی متصدی مهم وکالت و اتالیقی بود - و در آخر آن

شخص را بقتل رسانید - و خود نیز کشته شد - و آن قضیه در هندستان
 بغایت مشهور است - و غریب کشی که در احمد نگر واقع شد از رهگذر
 آشوب و فتنه او بود - و میرزای مومی الیه قبل از کشته شدن میرزا
 خان در اوایل هرج و مرج آن ولایت از احمد نگر برآمده بملازمت
 پادشاه جم جاه خلیفه الهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه سرافراز شد -
 و در سلک امرا و اعیان منتظم گردید - و در ایام ملازمت پادشاه طریقه
 اخلاص و خدمتگاری نسبت باین سپه سالار بجای می آورد - و مدتی این
 شیوه مسلوک بود - و این دل شکار کم آزار بذوعی در تراضی خاطر و رعایت
 جانب میرزا و تعظیم و توقیر او می کوشیدند که منصب پادشاهی
 را هیچ انگاشته ملازمت و بندگی ایشان را بران ترجیح داده دست از
 خدمت پادشاهی باز داشت - و همت بر بندگی و ملازمت ایشان
 گماشت - و این ملازمت را باعث آبادی دین و دنیای خود دانست -
 و این سپه سالار نیز چون همگی همت عالی را بتربیت و رعایت و پروردن
 این قسم بزرگان مصروف داشته و میدارد در تعظیم و توقیرش بذل
 مجهود بتقدیم رسانیدند - و در ساک صاحبان و مقربان و صاحب کنگشان
 در آمد - و میرزای مومی الیه در سپاهیگری نظیر و ثانی نداشت - و در
 تدبیر و ملک گیری بیمثل بود - و در سفر خیر اثر فتح سدد در ملازمت
 ایشان بود - و در بعضی مقدمات او را سر گروه فوج نموده به تنبیه بعضی
 از باغیان می فرستادند - و در ایام مصاحبت و صاحب کنگشی در
 خیرخواهی و انتظام احوال رعیت و سپاهی بتقصیر از خود راضی
 نمی شد - و با وجود کبر سن ترددات مردانه جوانانه در فتح دکن در رکاب
 سپه سالار نامدار نمود - و فراخور حالت خود و احسان این سپه سالار بجایگز
 و علوفه و انعام گران مند بهره مند می بود - و دم بی نیازی زد و رفیق رزم

و معصوم بزم بودن در شان ایشان صادق بود - و این قسم سید بزرگواری که در سلک امرای پادشاهی بوده او را ملازم ساختن و سامان و سرانجام ضروریات ایشان سالها نمودن خالی از اشکالی نیست - و بعد ازین سپه سالار از دیگری نمی آید - و اگر منحصر در وجود ایشان می بود باز سهل می بود - دیگر مردم از امثال و اقران او مثل میرزا عبد الملک و دیگران نیز بودند که بهمین قاعده با ایشان عمل می نمودند - الحاصل در ایامی که میرزای مومی الیه با این سپه سالار بود محسود امثال و اقران بودند - و معزز و مکرم بسر می بردند - و در جمیع امور به رای کافی ایشان عمل می نمودند - و بهیچ وجه باو سابق نمی نمودند - و چون مدتها بیک وتیره در ملازمت و صحبت ایشان بسر برد بتکلیف هرچه تمام تر گاهی منصب میر عرضی و گاهی برتبه وکالت مشغول ساختند - و دران امور بغایت قاعدهای نیکو گذاشت - و حل و عقد آن مهم جلیل القدر را بنوعی در کف کافی او گذاشتند که بی وجود ایشان دران سرکار گردون تبار داد و ستد نمی شد - و همواره وکلای آن سرکار دم از تابعیت و ملازمت میرزای مومی الیه میزدند - و وجود این قسم سید گردان عالیشانی را در سلسله خود غنیمت می دانستند - و رای صواب نمایی او را در هر کار و هر مهم و معامله قُدرة دانسته بآن عمل می نمودند - و در ایام وکالت و مصاحبت اسباب عیش و عشرت و بزرگی میرزا آماده و مهیا بوده - و هر مطلب و مقصد که در خاطرش می گذشت روا بود - القصة هم میرزای مومی الیه در ایام وکالت و مصاحبت معظوظ و بهره مند بود - و هم این سپه سالار از مهمات و معاملات سرکار خود مطمئن خاطر و فارغ البال بود - تا آنکه منشی روزگار روزنامهچة عمرش در برهانپور به ثمان عشر و الف در نوشت - در همین دار السلطنه بر آسوده - اللهم اغفره *

میرزا عبد الملک

سیادت دستگاه میرزا عبد الملک از سادات رفیع الشان صحیح النسب رفیع العصب قصیده ارغند ولایت ترشیز خراسان است - و در اوایل عمر تعلیقه نویس سرکار پادشاه ظل الله جلال الدین و الدنیا محمد اکبر پادشاه بوده - و بعضی اوقات در ولایت گجرات منصب دار و کوروی نیز بوده - و از حساب و سیاق کمال وقوف داشته - و شکسته را بغایت نیکو می نوشته - چنانچه در این فن بی نظیر است - و بعضی نوشتجات ایشان بنظر راقم رسیده است - الحق خوش نویسی بوده - و سلامت نفس و خوش ذاتی و نیک نفسی دم یکتائی می زده - و بغایت سلیم النفس و کم آزار بوده - و در اهلیت و آدمیت و از خود گذشتگی در هندستان چه که در عالم علم بوده - در اواخر عمر شوق خدمت و اشتیاق صحبت این قدردان این طبقه او را از مهمات و معاملات بادشاهی باز آورده بملازمت ایشان سرافراز ساخت - و بمنصب دیوانی سرافراز کردند - و مدتی این امر خطیر را متصدی شده رعیت و سپاهی را آبادان و معمور داشت - و راضی و شاکر از بودند - و سلامت نفس و قدرت و کاردانی خود را یوماً فیوماً ظاهر و باهر ساخت - و دعای خیر که بهترین کفایت و خیر خواهی ست بجهت صاحب و ولی نعمت خود حاصل نمود - و روز بروز در تزیید و ترقی و رشد افزود - و در ایام منصب و ملازمت همیشه مکرم و محترم بود - و این سده سالار حقیقت شعار نیز از آنجا که عالم قدردانی او بود وجود این قسم سیدی را در سلسله علیّه خود غنیمت دانسته در اعزاز و احترامش می کوشید - و دست اقتدار او را در مهمات کلی و جزوی مطلق العنان میداشت - و گفته و کرد او را بسمع رضا قبول نموده دست

رد بر سیفۀ ملتئمس او نمی نهاد - او نیز بشکرانۀ این قسم الطاف همواره
بشکر گذاری و کارسازی و معامله پردازي بسر می برد - و دعای دولت
این سپه سالار و انتظام سرکار ایشان را بر خود فرض عین و عین فرض
می دانست - و بلوازم بندگان قیام و اقدام می نمود - تا آنکه بتاریخ
ثمان عشر و الف در برهانپور در گذشت - و در بیرون دروازه احدی پور
مدفون گشت - اللَّهُمَّ اغْفِرْهُ وَ ارْحَمْ *

جناب مهدی قلی سلطان

مهد قلی سلطان فرزند خلف اسفندیار سلطان برادرزاده خلیل خان
افشار ست - که سالها سلطنت کوه کیلویه به اباء و اجداد عظام او تعلق داشته -
و تقدم و پیشوائی افشار ابا عن جد بایشان متعلق بوده - و در خدمت سلاطین
ایران بتخصیص بادشاهان ذمی شان صفویه صاحب اقتدار و کارگذار بوده اند -
و خلیل خان عم او در زمان سلطنت شاه طهماسب صفوی انَّا اللهُ بِرَهْمَانَهُ
ریش سفید و بزرگ جمیع افشار که زیاده از یک صد هزار خانوارند و از عهد
طوایف قزلباشیه است شد - و سلطنت کوه کیلویه که ملک یک بادشاهست
و از زمان سلطنت سلاطین ترکمان تا حال ازین طایفه بوده است و دران
ملک باغات و عمارات و حمامات و مواضع و مزارع و پل و رباط ساخته
و احداث نموده اند - و اکثر محال آن ولایت از راه ملکیت بآن طایفه
تعلق دارد - و در زمان شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب صفوی - قلندری
دران دیار خیال باطل نموده خروج کرد - که من شاه اسمعیل پسر شاه
طهماسب که از پدر سلطنت ایران باو رسیده - و باذک زمانی که متقلد قلاده
سلطنت بود در قزوین در گذشت - و جمعی از او بانش لرستان کوه کیلویه
و دیگر طوایف قزلباش بر سر او جمع شدند - و کار او رواج تمام گرفت - تا آخر

میانه او و خلیل خان در حوالی قلعه دهدشت کوه کیلویه کار بمصاف
 انجامید - و خلیل خان شکست یافته با رستم خان فرزند خود کشته شدند -
 و شاه قلندر را شوکت و مکنت تمام بهم رسید - می گویند که آن قلندر
 بخواندن اسماء الله مداومت می نموده - و تسخیر بعضی چیزها نیز کرده بود -
 ازین رهگذر او را فتوحات بی عد و حشر و لشکر دست میداد - و الا قلندری
 بی سرو بی پا در ولایت بادشاهی عظیم الشان در آمده دعوی بادشاهی
 نماید - و در اندک زمانی با یک صد هزار خانوار افشار در آویزد و غالب آید
 و مثل خلیل خان و رستم خان سرداران را از پا در آورد - از عقل بغایت دور
 می نماید - و بعد از خلیل خان و محمود خان پسر او جا نشین پدر شد - و آنچه
 از کوه کیلویه که قلندر تصرف نموده بود متصرف شد - و بادشاه قلندر مصافها
 نمود - تا آنکه قلندر حیلۀ انگیزته او را بزره هلاک کرد - القصة شاه قلندر
 هفت سال در کوه کیلویه بسر برد - و دستبردها نمود - و تا حوالی اصفهان رفته
 خوانسار و بعضی ملوکات سرحد اصفهان را بدست آورد - و کار او بجائی
 رسید که اگر قدم پیش می نهاد سلطنت ایران را بدست در آورده بود -
 تا آنکه اسکندر خان برادر زاده خلیل و اسفندیار سلطان پدر مهدی قلی
 سلطان که برادر خلیل خان بود بانتهام خون خایل خان متوجه قلندر شدند -
 و در ده دشت کوه کیلویه درمیانه ایشان مکرراً مصاف واقع شد - آخر الامر
 سلاطین افشار غالب آمده شاه قلندر گریخته در سوراخی مخفی شد - بعد
 از تفحص و تجسس بسیار او را بدست در آورده - بعد از سه روز بقصاص
 رسید - و اسکندر خان و اسفندیار سلطان حاکم عالی الاطلاق کوه کیلویه شدند -
 شاه قلی خان پسر اسکندر خان تعالیف ورزیده - درمیانه ایشان نزاع و کلفت
 بهم رسید - و کار بحرب انجامید - و بعد از مدتی سلطنت کوه کیلویه از
 تصرف ایشان بتصرف بنی اعمام ایشان در آمد - و سلطنت ایران بشاه

جم جاه شاه عباس فرزند خلف شاه سلطان محمد رسید - و آن ذی جاه با طایفه افشار بد شده در مقام استیصال ایشان در آمد - و اکثری از امرا و امرزادگان را بقتل آورد - و آن قوم را بالکلیه هرا فداخت و از کوه کیلویه بر آورد - و قتل عام نیز فرمود - چنانچه از صد هزار خانوار افشار الحال پنج هزار خانوار در ایران نمانده - و جناب مهدی قلی سلطان که در آن ایام در سن صبی بود بجهت بعضی جانسپاری و اخلاص پدر او را منظور نظر تربیت عالی ساخت - و در ملازمت خود بتربیت او حکم رفت - و راه باز در صحبت آن ذی شان یافت - بعضی از مفسدان و حاسدان سخنان دروغ راست نما را از سلطان مذکور بدادشاه عرض نمودند - که اراده رفتن کوه کیلویه و داعیه سرکشی دارد - این جناب نیز از استماع این سخنان و استهلاک طایفه و اقوام خود را دیدن و خدمت چندین ساله پدر و برادر و عم خود را نتیجه این یافتن ترک منصب و جاه و ملک موروث و سلطنت کوه کیلویه و افشار نموده بدیار هندوستان آمد - و مدتی در ملازمت بادشاه زمین و زمان نور الدین محمد جهانگیر که در آن زمان از جانب عرش آشیانی خلیفه الهی در الهباس بسر برد - منصب دار شده راه تقرب یافت - و یک چندی در بندگی خلیفه الهی جلن نثار شد - و در هنگام توجه این سپه سالار بفتح دکن از روی اخلاص از کومکیان ایشان شد - و در خاندیس و برار و دکن جاگیر یافت - و در سلک منصب داران عمده بادشاهی در آمد - و در ایام بودن این صوبه راه مصاحبت و مجالست یافت - و بزم آرای این سپه سالار بود - و تقرب و نزدیکی تمام بهم رسانیده اکثر اوقات بزم ایشان را بنغمات رنگین داشتی - القصه سلطان مومنی الیه از غایت عاقبت اندیشی و نهایت دور بینی و حزم و احتیاط از سر منصب مستعار دنیا در گذشته بفر کار آخرت افتاد - و ترک و افزوا و صحبت

درویشان و مستعدان را بر همه چیز ترجیح داد - و چندان اهلیت و آدمیت و قابلیت و شکست نفس با این سلطنت شعار ست که با هیچ یک از درویشان این زمان نیست - و بغایت مستعد شیوه واقع شد - چنانچه شعر را نیکو می فهمد و در موسیقی مهارتی تمام دارد - و طنبور را بغایت پر سوز می نوازد - و تتبع اشعار قدما نموده - و بجهت موزونیت ذاتی بگفتن ابیات و غزل می پردازد - و در ایام ترک و انزوا همیشه بعافیت می گذراند - و قطع نظر از الطاف و احسان اهل عالم نموده - نه او را از کسی توقع شفقت و مرحمتی ست و نه کسی را از رنجی و مشقتی - و اکثر اوقات با مستعدان هر طایفه صحبت میدارد - و از صحبت او محظوظ میشوند - و اهلیت و آدمیت این سلطنت شعار زیاده از آنست که بتحریر و تقریر در آید - و در ایام بودن ایشان در برهانپور سلسله بزرگی و سخن دانی و نکته سفنجی این سپه سالار رواجی تمام داشته - و اکثر مستعدانی که درین نسخه ذکر شده در بندگی ایشان می بوده اند - در وقتی از اوقات غزلی طرح فرموده بودند - سلطان درویش شعار را نیز بگفتن آن میل شد - و مداحی ایشان را فوزی عظیم دانسته بمدح ایشان مرتب ساخت - و بر قدمای مجلس عالی گذرانید - و بصلات و ادعای اختصاص یافت - و بزرگی این سپه سالار را ازین جا قیاس باید نمود - که این قسم بزرگان باوجود ترک و انزوا و گوشه گیری مداحی ایشان را اختیار می نموده اند - و بی شایده ریا در سلک هواداران و مداحان ایشان در می آید - و غزل مذکور این ست * * غزل *

ز آب حیوان و دم عیسی همین نام ست و بس

نشاء کوجان دمد در تن می و جام ست و بس

تلخ گامی بین که با این شور بختی عهدها ست
مایه عیش مدام راح گلفام ست و بس
بگذرم زین التزامی شعر چون دلم یقین
طبع را از التزام شعر الزام ست و بس
این سخن در گوش جانم هاتفی از غیب گفت
غیر مدح خانخانان شعر ابرام ست و بس
مدح کوی خانخانان کوی و بروی فخر کن
کز دو عالم سر فرازی را همین نام ست و بس
با نشان و نام شد هر بی هنر سلطان بس است
حیف باشد چون توئی در هزد گم نام ست و بس

میر عوض

میر عوض اصل وی از سادات سبزوار خراسان ست - و در تنه سزد متولد شده - و در عنفوان جوانی و ایام بهارِ شباب و کام رانی در تنه در هنگامی که این سپه سالار متوجه فتح آنجا بود و آن ولایت را مفتوح ساخته بود پدر بزرگوار او یعنی سیادت پناه سید یادگار از مشاهیر و اعیان بود - و از جانب دیگر سادات رضوی سبزوار که در سزد کمال اعتبار داشته و دارند می پیوندند - بنظر سپه سالار نامدار رسید - چون سعادت ابدی و توفیقاتِ سرمدی هادی و راهنمایی او بود نهال برومند عقیدت و اخلاص نسبت بمناسبان این آستان در جویدار عنصر هستی او در نشو و نما دید - و آثار رشد و رشاد از جبین مبدیش هویدا یافت - در دایره تربیت یافتگان و مستعدان رعایتش در آوردند - او نیز پروانه وار بر زمین و یسار بزم عالی و محفل متعالی پر و بال اعتقادات جدلی را کشاده کرد - سرادقات جلال پرواز داده در خریده

جانفشنان و فدویان انضراط یافت - و روز بروز تربیت این سپه سالار و جانشینانی آن جانشینان تزايد و ترقی پذیرفته از جمله مشاهیر شد - و بمنصب عالی سرافراز گردید - و مدتی مدید برتبه اتالیقی نو باو گلستان و بوستان سلطنت و بختیاری - و گلدسته گلشن کامگاری - میرزا رحمان داد جیو که فرزند سیوم این سپه سالار ست سر بلند گردید - و چندی در اوایل ملازمت از خدمتگاران حضور بود - و دیگر اوقات در بهترین پرگنججات جاگیر خود فوجدار می ساختند - و از جمله اعیان و کاروانان به یمن تربیت این سپه سالار شده روشناس سلاطین و اعظم هندوستان شد - و الحال هزار و بیست و پنج هجری بوده باشد در صوبه رهنپور و غیره که جاگیر این سپه سالار ست بفوجداری مشغول ست - و حالت و جمعیت و مکنت او کم از منصب داران عمده بادشاهی نیست - و لیاقت هر قسم مهم و منصبی که ازان عالی تر نبوده باشد دارد - و چون نداشته باشد که تربیت کرده خانخانان است - و امثال این سیادت پناه در این دربار الحال بسیاری هستند که از پایه ادنی بمرتبه اعلی رسیده اند - و درمیانه امثال و اقربان سرافراز گشته اند - و تربیت کردهای ایشان را حد و شماری نیست - بجمعی از مشاهیر آنها که بر اقم رسیده اکتفا می نماید که بر عالمیان ظاهر گردد که بزدگی ایشان را این رتبه و حالت می باشد که همیشه بندگان ایشان کامران و کامیاب باشند *

میوزای^(۱) میوزا صالح بیکا

میرزا صالح از بزرگ زادگان موضع^(۲) جنت نشان اردوان اصفهانست - و بکمال حیثیت و استعداد کسبی و وهبی آراسته و پیراسته است - آبا

(۱) در نسخه ب "محمد صالح بیگ" مرقوم است ۱۲ *

(۲) در نسخه ب "موضع آزادگان جنت نشان" ثبت است ۱۲ *

و اجدادش نسل بعد نسل و عقباً بعد عقب بزرگ و کلانتر آن جا بوده اند -
و در دارالسلطنه اصفهان نیز ایشان را از جمله اکابر و اعیان می شمرده
اند - و قدرت و منزلت تمام داشته اند - و از دیوان پادشاهان ایران
و حکام آن دارالسلطنه بمناسب مناسبت عالی سرفراز بوده اند - و دایم
الارقات دران سلسله رفیعہ مردم گردان و مستعد بوده اند - و املاک
نفیسه و منازل لطیفه و بساطین و مستغلات و غیره آن محل از راه ملکیت
از قدیم الایام الی الان بایشان متعلق و منسوب بوده - اما میرزای
مشار الیه لزال مشار الیه بغایت الغایت از آبا و اجداد تمامی رشید
و گردان و مستعد افتاده - و در علم سیاق و حساب و انشا بی نظیر و همال
است - و خط شکسته را بغایت نیکو می نویسد - و در انشا مهارت تمام
دارد - چنانکه مناشیر و احکام و سبجات و مکاتبات مشککه را بی تامل و تفکر
موافق مدعی اهل زمان می نویسد - و مستعدان و دانایان و عمل پیشگان
هر طبقه را اعتقاد تمام تمام بسلیقه و گردانی و مهم گذاری او هست - و در
دارالسلطنه مذکور مهمات کلی کلی از جانب پادشاه و حکام باو مرجوع
بوده - و بوجه احسن و اتم بفیصل می رسانیده - و اوقات شریفش در مدت
عنفوان ربیعان جوانی و بهار کامرانی از حاصل املاک و مستغلات موروثی
و مکتسبی و منافع املاک و حاصل باغات و منصب و مهم بعیش و فراغت
میگذشت - و امثال و اقربان او را ازین رهگذر همیشه بر او رشک بود - و با
مستعدان هر طبقه و طایفه بسرمی برد - و از آشنائی و صحبت و آدمیت
در ایران علم بود - تا آنکه جوهر ذاتی و فطرت اصلی و نیک بختی او را
غایبانه مشتاق ملازمت و خدمت این قدردان هوشمندان نموده بهندستان
آورد - و از بار یافتگان و مقربان ایشان شد - و بغیر از دربار ایشان بر در دیگری
نرفت - و اخلاص و اعتقاد غایبانه و حاضران او در آئینه شناخت این هوشیار

عکس پذیر گشته درخور استعداد و حالت رعایت یافت - چون جوهر
 کردانی و عمل پیشگی او بر این بزرگ قدردان ظاهر شد - مهمات
 و معاملات جزو کل و داد و ستد بندر سورت گجرات را که بجاگیر ایشان
 مقرر بود و بهترین بنادر هندستان ست در کف کفایت او گذاشتند -
 و دیوان با استقلال آن بندر نموده بی شریک و سهم بآنجا فرستادند - چون آن
 بندر مکه معظمه است و محل تردد حاجیان و زائران مکه معظمه و مدینه
 مشرفه است و اهلیت و درویشی و خدا شناسی او ظاهر بود دانسته
 بجهت رفاة حال تجار و حاجیان و مترددین و خلق الله او را بآن بندر
 فرستادند - که به بر آوردن مهمات مسافران بر و بکسر بواجبی قیام و اقدام
 نماید - و دعای خیر بجهت صاحب خود حاصل نماید - آن جناب نیز
 این معامله را فوز عظیم دانسته بفوعی متکفل و متوجه احوال حاجیان
 بیت الله الحرام و سایر خلق الله گردید که باندک زمانی در پیش خالق
 و خلائق رو سفید و نیک نام شد - و مدتی مدید دیوان با استقلال آن بندر
 بود - و اکبر و اعیان هندستان را شناخت و معرفت او ازین رهگذر حاصل
 شد - و دین و دنیای خود را دران شغل معمور و آبادان ساخت - تا آنکه
 این سپه سالار را بادشاه زمین و زمان نور الدین محمد جهانگیر بدربار طلب
 نمود - و بسببی از اسباب میرزای مومنی الیه دران ایام باحمدآباد گجرات
 شتافت - و دران صوبه منصب دار شده باندک زمانی نهال ترقی او
 در نشو و نما افزود - و در سلک بندگان شاهزاده نامدار بختیار کامگار ابقا
 الله تعالی شاهزاده خرم در آمد - و منظور نظر عاطفت آن شاهزاده جوان
 بخت گردید - و معاملات و مهمات ولایت دلیذیر اجین مالوه که بهترین
 بلاد و امصار هندستان ست - و در آب و هوا و صفا کم از عراق و خراسان
 نیست - چنانکه حسن زمانی آقا شاپور قرسی طهرانی در مدح آنجا

* بیت *

اجین را دیدم و بوی عراقم در دماغ آمد
خود این آب هوا گویی بهندستان نمی ماند

بار رجوع نمودند - و دیوان با استقلال آن ولایت شد - و در هزار و بیست
و چهار هجری بآن شغل اشتغال داشت - و بنوعی در تنظیم و تفسیق آن
دیوار کوشید که کاردانی و معامله فهمی خود را بر شاهزادگان نامدار ظاهر
ساخت - و در هزار و بیست و پنج هجری دیوان بندر سورت نمودند -
و بار دیگر بآن بندر رفته بتازگی ابواب کاردانی و معامله فهمی بر روی رعایا
و مترددین و حاجیان و مسافران بر و بحر بکشود - و رعایا مرفه الحال
و تجار و مترددین و سپاهی فارغ البال شدند - الحق هر کس که منظور
نظر این سپه سالار شد مقبول خواص و عوام است - و دیگر در هندوستان
نان به تنگی نمی خورد - و از برکت توجه ایشان در همه جا و نزد همه
کس معزز و محترم است - اگرچه شعر و شاعری را نوزیده و شیوه و روش
او نیست - گاهی بجهت موزونیت ذاتی و بشکرانه انعام و احسان
ایشان متوجه شعر شده و میشوند - و اشعار آبدار بمدح ایشان فرموده اند -
این غزل در هنگام تحریر این خلاصه به نظر در آمد که ثبت رفت - إِنشَاء
اللَّهُ تَعَالَى که آنچه بدست در آید ثبت شود -

* غزل *

کرد زلفت نازه تا رسم پریشان زیستن

از پریشانی نمی آرم بسایمان زیستن

نقص استغذای حسن تست قتل چون منی

ورنه بر همچون منی سهل ست بیجان زیستن

کار جان سهل ست بر من لیک دشمن کامی ست

ریختن خون مرا و نا پشیمان زیستن

بر میان دامان رسوائی زدن کی عار ماست
پیش ما ننگ ست بی چاکِ گریبان زیستن
با وصال از وصل محرومیم رسم تازه ایست
در گلستان بی تمشای گلستان زیستن
صالح از نازی به بخش خود سزد چون دست داد
بر در دوات سرای خانخانان زیستن

میرزا ابوطالب

میرزا ابوطالب از سادات رفیع الشان منیع امکان قصبة تربت
خراسان ست - و سیدیست عالی فطرت و صاحب رتبت - و در مهمات
و معاملات و داد و ستد دنیاوی کمال رشد و وقوف دارد - و بقدری
مقدمات طالب علمی دیده و علم سیاق و دفتر و حساب را نیز فی الجمله
ورزیده - و تتبع طرز انشا نموده - و در طرز سپاهیگری از همه بیشتر کار
ساخته - القصه مجموعه کمالات مذکوره است - و در اوایل عمر که از
خراسان جدت نشان بهندستان افتاد در احمد نگر دکن در سلسله نظام شاه
صاحب اعتبار و منصبدار شد - و بغیر از آن سلسله ملازمت دیگری اختیار
نموده - و روز بروز آثار رشد و کاردانی خود را ظاهر می ساخت -
تا آنکه این سپه سالار ولایت نظام شاه را چنانچه شرح رفته مفتوح
ساخت - و میرزای مومی الیه مدتها بعد ازین واقعه در بیشه و جنگل
متواری می بود - و با جمعی دیگر از ملازمان آن سلسله باران بار دیگر
بدست در آوردن دکن و وفاداری و حقیقت شعاری متواری می بودند -
و بطریق قطاع الطریقان بسر می بردند - و در راه ولی نعمت خود جان
فشاری می نمودند - تا آنکه باستمالت و دلاسی این سپه سالار از بیابان

گردیها و صحرا نوردیها بر آمده بشرف ملازمت ایشان مشرف شد .
و عنایات و نوازشات لایقه سرافراز شد - و چون از مقدمات کلی و جزوی
دکن اطلاع تمام داشت بنظر بادشاه رسید - و تربیت و رعایت یافت -
و بعد از خاطر نشان نمودن معاملات دکن چون بودن او بجهت اطلاع
حالات و دانستن طرز و طور دکن و دکنیان از کومکیان دکن نمودند و باز
بخدمت سپه سالار فرستادند - آخر الامر از غایت رشد و کاردانی و حسن
اخلاص و اعتقاد بمنصب جلیل القدر دیوانی این سرکار سرافراز گردید -
و مدت سه سال این امر خطیر را بدستوری سر کرد که مقبول خواص
و عوام شد - و کمال دانائی بکار برده سپاهی و رعیت را راضی داشت -
و سرکار خاصه را معمور نمود - و خدمات شایسته و بایسته بتقدیم آورد - و در
وقتیکه این سپه سالار را بادشاه والجاه بدربار سعادت آثار طلب داشتند
میرزای مومنی الیه باران توطن و طواف حرمین الشریفین صاحب
حقیقی خود را وداع نموده مرخص شد - و محمل امید بسوی کعبه
معظمه بر بست - و هنگام رخصت بعنایات و احسانات سرافراز شد -
و از راه بندر سورت گجرات که بهترین بنادر هندستان است بآن سعادت
مشرف گشت - و توطن مکه معظمه اختیار نمود - و راقم در مکه هنگام
توجه هندستان بخدمت ایشان رسید - کمال دعاگوئی و اخلاص نسبت
باین سپه سالار از ایشان دریافت - امید که موفق باشند *

میرزا محمد معصوم

میرزا محمد معصوم از اجائمه سادات و نقباء قصبه تون خراسان ست -
پدر بزرگوار ایشان چون در تبریز تاهل اختیار نموده بود سالها در مراغه تبریز
وزارت پیر قلی سلطان شاملو بار متعلق بوده - و میرزای مشار الیه در مراغه

نشو و نما یافته - و از آنجا بخراسان شتافته - و سالهاست که از خراسان
 بهند آمده در خدمت این سپه سالار جان نثار بوده - سیدیست رشید
 و کاروان و سپاهیست کار فرمایند تا تیغ و سنان - از اول توجه از خراسان
 تا هزار و بیست هجری که قریب به بیست و پنج سال بوده باشد در بندگی
 این سپه سالار بسر برده - و گاهی بمنصب میر عرضی و گاهی میر بخش
 سرافراز بوده - و این مناصب را در کمال علو شان می نموده - و سپاهی
 و رعیت را از خود راضی میداشته - و در نهایت استقلال بمهمات مذکوره
 می پرداخته - و تسخیر قلب این سپه سالار نیز نموده بود - از نهایت
 کاردانی و اخلاص دیوان سرکار عالی شد - و در کمال استقلال سر کرد -
 و قاعده های نیکو گذاشته - و از جمعی از نزدیکان این سپه سالار شنیده
 میشود که هیچ پادشاهی این قسم چاکری (۱) نداشته - و در سپاهیگری
 با وجود آنکه از ارباب قلم سبت - و اگر این طبقه را شجاعت و حالت
 و سپاهیگری نبوده باشد نقص ایشان نیست - در اکثر معارک دلیریها
 و مردیها بجای آورده - و در خدمت این ممالک ستان جان فشانیها نموده -
 چنانچه او را سر کرده فوج نموده بر سر غنیم می فرستادند - و فتح نموده
 مراجعت می نمود - و در ایام ملازمت و دیوانی سپه سالار کار بجائی
 رسانید که روشناس اکبر و اعیان هندستان شد - و در وقتیکه از جانب ایشان
 وکیل دربار پادشاهی بود کاردانی و رشد خود را بر بادشاه بدستوری ظاهر
 ساخت که در سلک مریدان خود در آوردند - و نشانه مریدی که در
 هندستان معمول و شایع است از بادشاه گرفت - و فرق خود را بآن فرقدسانی

(۱) در نسخه الف «قسم جاگیری نداشته» و در نسخه ب «قسم دلوری

نداشته» ثبت است ۱۲ *

گردانید - و به برهانپور بخدمت صاحب خود آمد - چون چندی در بندگی بسربرد بسببی از اسباب در سلک منصب داران پادشاهی در آمد - و الحال از جمله امرای پادشاهی ست - و بمنصب هزار و پانصدی سرفراز ست - القصة اکثری از خدمتگاران و ملازمان ایشان بمنصب علیه می رسند - و آنچه از اهل روزگار شنیده شد و از آثار و علامات معلوم میگردد اینست که این سید گردان عالیشان در آخر طریق بیوفائی سپرده - و در بی حقیقتی با این چنین صاحب حقیقتی زده - و از مردی و مردانگی این طور مردی بعید می نماید - امید که خلاف باشد - اگر راست بوده باشد از کرده پشیمان و فادم بوده در تلافی مافات کوشد -
بِرَبِّ النَّوْنِ وَالصَّادِ *

جناب خواجگی ابو القاسم

خواجگی ابو القاسم از جمله اعیان این زمان ست - و گویند که اصل وی از دار السلطنة تبریز ست - و مواد آن جناب در کابل واقع شده - و در وادی امور ملکی و مملکت داری و سپاهیگری به رای صلیب بی نظیر و همال بود - و در طریق اهلیت و آدمیت نیز یگانه و ممتاز ست - مدت بیست سال در سرکار این سپه سالار راه وکالت و مصاحبت داشته - اگرچه اسم وکالت نداشته فاما مدار معاملات و مهمات رعیت و سپاهی بر او بوده - و اکثر از مستعدان و درویشان و سایر خلق الله بوسیله او ازین سرکار آثار فیض برده اند - و خود نیز بسبب قرب و نزدیکی این سپه سالار از مشاهیر و معارف گشت - و کارش بجائی رسید که لیاقت ملازمت و نزدیکی خلیفه الهی بهم رسانید - و بوسیله این نامدار در سلک منصفداران

بادشاهی منسلک گردید - و الحال در صوبه ملتان از جانب بادشاه بامر
بخشی گوی قیام می نماید - و بهمت ملازمت این عالیجاه از دنیوی
بی نیاز ست - و همیشه بذکر دعای خیر ایشان اوقات میگذراند (۱) *

میرزا شرف جهان

میرزا شرف جهان خلف سلف میرزا شرف الدین حسین است -
و میرزا شرف الدین حسین فرزند رشید خواجه معین الدین بن خواجه
خاوند بن خواجه محمود بن خواجه عبد الله است که بخواجهکا اشتہار
دارد - و خواجهکا فرزند خواجه ناصر الدین عبید الله احرار ست - و اکثری از
اهل هند و ماوراء النہر مرید و معتقد این بزرگان اند - و میرزا شرف الدین
حسین در زمان دولت خلیفہ آہی چنانچہ در اکبر نامہ و طبقات اکبری
این سخن ثبت است رکن السلطنہ و عضد الدولہ گشت - و پا از ان مرتبہ
نیز بالاتر نہاد - و ذکر آن طول تمام دارد - ہمیشہ خلیفہ آہی کہ صبیحہ
حضرت جنت آشیانی بودہ باشد در حبالہ میرزا شرف الدین حسین بود -
و در ایام عضد الدولتگی و رکن السلطنہ خود فتوحات نامی در ہندوستان
نمود - و یکچندی در ولایت بنگالہ بامر او جمعی بمرتبہ بادشاہی نیز
رسیدند - و آن در اکبر نامہ ثبت است - و نسبت میرزای مومی الیہ
بسلسلہ خلیفہ آہی و دودمان کثیر الاحسان صاحب قران زمان اظہر من
الشمس است - و در اکبر نامہ و طبقات اکبری مفصلاً ثبت است -
پیرامون بیان حسب و نسب ایشان نمیگردد - و بآن دو کتاب مبسوط

(۱) در نسخہ ب "اوقات می گذرانید - چون راقم بخدمت فیض بخش فیض
رسان ایشان رسید فرمودند کہ از ساوہ عراقم و پدر من بہندوستان آمدہ - من در
طفولیت در خدمت ایشان بودم - و قول اول اصح است " مرقوم است ۱۲ *

را میگذارد - و میرزا شرف جهان سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى در بیفیدی و از خود گذشتگی و بی تعلقی بزخارف دنیوی و همت و سخاوت نظیر و عدیل خود ندارد - و در ادبی اهل بیت و آدمیت و انسانیت ممتاز و مستثنی است - و در کسب حیثیات نیز چندانکه مقدر و ممکن او بوده کوشیده - اما هیچ یک از آن فزون را بسرحمد کمال نرسانیده - و در تتبع اشعار متقدمین و متأخرین ید بیضا نموده - و سعی بلیغ بجا آورده - و اکثر مضامین مشکله دقیقه و ابیات بلند و معانی دلپسند این گرامی طبقی را در خاطر دارد - و چندان ابیات مطبوع سنجیده آبدار که میوزامی مومی الیه از استادان در خاطر دارد هیچ یک از مستعدان نداشته و نخواهد داشت - و از صحبت درویشان و گوینده نشیمنان و فقرا بغایت معظوظ است - و اکثر اوقات با ایشان صحبت میدارد - و آنچه بدست در می آورد بآن جماعه صرف میذماید - و همان سخنی است که بر خوان هر آنچه باشد همان هر آنکه باشد - و در طریق سپاهگیری و امور ملکی نیز مشهور دهر و شهره عصر است *

هر که درر جوهر دانایست در همه کاریش توانایست

القصه در صحبت و مجالست این سپه سالار می باشد - و بجاگیر لایق و علوفه گران مزد اختصاص دارد - و این دل رام کن خاطر شکار بنوعی با این خلاصه دودمان نجابت سلوک میذماید که مزیدی بران منصور نبوده باشد - و در اعزاز و احترام او بطریقی میکوشد که قلم از تکریر آن عاجز است - و حال تکریر این اوراق مدت پنج سال بود که میوزامی مشار الیه در سلک منسوبان و منظوران این سپه سالار در آمده منظور نظر تربیت ایشان بود - و بساط عیش و عشرتش آماده و منبسط و افکنده بود - و بعافیت می گذرانید - و بشکرانه احسان این سپه سالار می پرداخت -

و دست از شغل و منصب آبای عظام کرام کشیده مصاحبت و مجالست ایشان را بر همه چیز ترجیح داده است (۱)

آقا صفی مشهور بصفیا

آقا صفی از آدمی زادگان دارالسلطنه اصفهان ست - و پدر بزرگوارش خواجه قاسم مدتها استیفا می دارالسلطنه اصفهان کرده و دران کار استقلال تمام داشته و بکمال حیثیت و استعداد آراسته و پیراسته است - و علم سباق و حساب و دفتر گویا وضع کرده اوست - چراکه از واضح بهتر میداند - و شکسته را نیکو می نویسد - و گاهی متوجه نظم غزل و رباعی عارفانه عاشقانه میشود - و تتبع اشعار قدما نموده - شعر فهم و سخن شناسی ست - و در هرکاری سلیقه درست دارد - و بسببی که بر راقم ظاهر نیست بوسعت آباد هندستان آمده مدتی مدید از حواشی نشینان بزم فیاض این سپه سالار بوده - و در برهانپور خاندیس در سلک ملازمان و چاکران ایشان منتظم بوده - آخر الامر چون طبعش بسیر و سیاحت مایل بود فقر و درویشی و مسکنت را بر مهم منصب دنیوی ترجیح نموده - و در معمورآ هندستان سیار شد - و مدتی درین وادی با درویشان و فقرا بسر برد - و صحبت داشت - و اکثری از درویشان مرید و معتقد او شدند - تا آنکه نواب عضد الدوله و رکن السلطنه مهابت خان از حقیقت حال او آگاهی یافته از پلاس فقر بلباس مستعار منصب و مهم دنیوی در آورد - و رتق و فتق مهمات و معاملات رعیت و سپاهی سرکار خود را بعهده آن کاروان مهم گذار و عمل پیشه منصب شعار گذاشت - و الحق او نیز چنانچه باید

(۱) از توجیه آئین اکبری مصنفه بلاخن صفحه ۳۲۳ معلوم می شود که وفات

میرزا شرف در سنه ۹۸۸ نه صد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمد ۱۲ *

و شاید آن امر خطیر را سر کرده کاردانی خود را بر عالمیان ظاهر ساخت
و رعیت و سپاهی و صاحب خود را از خود راضی و شاکر داشت -
و امروز از عمال مشهور معتبر کاردان هندستان است - و در وادی دنیوی
و جمعیت و اسباب از مشاهیر است - و عنقریب ترقی کلی خواهد
کرد - و این ابیات که درین خلاصه ثبت میشود مسودۀ آن را حضرت
آقای آقا محمد شیرازی میر بخشیش این سپه سالار باین خاکسار سپردند که
زادۀ طبع خدام صفی الانام است - و در مدح این ممدوح عالمیان در
برهانپور خلدیس در ایامیکه در ملازمت ایشان بود گفته - و بر این سپه
سالار گذرانیده و بتحصین و توصیف و تعریف و جایزه سرافراز گشته - این
کمترین نیز جرات نمود ثبت نمود - *العهدۃ علی الراوی **

مرغی آمد بگلشن از کوی

تا بود از گل چمن بوی

باغ و بستن ندیدا خلدی دید

نقد دید آنچه را به نسیه شنید

وطن خود گرفت گلشن را

آشتی داد پا و دامن را

خواست در ظل لایالی گل

خواند اوزاد بی زوالی گل

نغمه پرداز آن حریم شود

خاک رویی کند نسیم شود

شوکت بارگاه گل چون دید

هرز را این یگان خواند و دمید

(۱۶۵۵)

گفت با خود کزین شکوه و جلال
پس عجب دارم از نگردهم لال
خوش بخندید بر رخ او گل
خنده گل بلاست بسر بلبل
کرد خوگر بخلق خوش او را
لیک ادب داشتی خمش او را
از ادب ماند در حجاب آن مرغ
شد صبا آتش و کباب آن مرغ
گل نپرسید دیگر از حالش
پس نیامد سر از ته بالش
شد خجل آن غریب در گلشن
از خجالت بکس نگفت سخن
منم آن مرغ منفعلمانده
از تمنای خود خجل مانده
راه دور و دراز طی کرده
رو باین آستانه آورده
در گلستان ز بخت افسرده
سربجیب قفس فرو برده
گشته باده زبان چو زاغ و زغن
خجل از روی بلبلان چمن
لیک امیدم بصدق و اخلاص است
مخلص خاص هرکه شد خاص است

میرزا یزدان قلی

میرزا یزدان قلی فرزند خلف میرزا آله قلی بیگ است - و میرزا آله قلی فرزند خلف مکمل بیگ است - و مکمل بیگ واد شاملو یزدی سلطان و شاملو یزدی سلطان فرزند خلف رستم خان ست - و رستم خان از ذریت علیشکر بیگ است - که جد پنجم این سپه سالار ست - و از جانب دیگر صبیح اسد بیگ که عم محمد بیرم خان خانخانان بوده باشد متعلقه شاملو یزدی سلطان بوده - و مکمل سلطان پدر بزرگوار میرزا یزدان قلی از ان سرعظمی متولد گشته - و نسبت میرزا یزدان قلی باین طریق باین سپه سالار می پیوندد - و سرزای مشار الیه جوانی ست - در کمال اهلیت و آدمیت و سنجیدگی واقع شد - و در اکثر فنون سپاهیگری از سپاهیان ممتاز ست - و در نیک نفسی و خوش ذاتی گوی مسابقت از همگنان در بوده - و نظیر و همال خود ندارد - و بهترین شیوه و حیثیت او این که شب و روز منظور نظر این سپه سالار نامدار ست - و صبح و شام بلکه علی الدوام خدمت این مخدوم عالمیان را فرض عین و عین فرض دانسته در لوازم جان نثاری به تقصیر از خود راضی نمیشود - و مکمل بیگ که پدر بزرگ میرزای مشار الیه است از جمله امرای بادشاه زمین و زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه بوده - و بمناصب مناسب اشتغال داشته - و میرزای مذکور خدمت این سپه سالار بر همه چیز ترجیح داده - و از غایت موزونیت ذاتی گاهی متوجه نظم میشود - و مزین بقام نامی این سپه سالار می سازد - و میخواست که بدولت مدح ایشان منظومات خود را بلند رتبه گرداند - و الحق حسب و نسب عالی دارد - و اکثر اوقات با مستعدان صحبت میدارد - و این در غزل از منظومات ایشان

درین جا ثبت افتاد - و یزدانی تخلص می نماید - * غزل *
اخگر اندر جیب دارم گل بدامان نیستم
منصب پروانه دارم مرغ بستان نیستم
سوزشی دارم درون دل چو مجمر روز و شب
بولهوس چون شمع در هر خانه عریان نیستم
همچو گل دارم بدل صد چاک پیدا و از غمش
غنچه سان پیچیده و سر در گریبان نیستم
ای طبیب بوالهوس زین بیش آزارم مکن
سر بسر دردم ولی جویای درمان نیستم
سرور سانم راست رو در بوستان عشق او
پای در دامانم و سر در گریبان نیستم
در زمان خانخانام همین فخرم بس است
فخر گوی خویشتن چون هرزه گوینان نیستم
شمع سان در کنج غم وز سوز چون یزدانیم
هرزه گرد هر چمن چون مرغ بستان نیستم

[وله]

دل بی غم یار خوش نباشد
مه بی شب تار خوش نباشد
بی چهره زرد و اشک گلگون
سودای فگار خوش نباشد
آواز مغنیان خوش گوی
بی جنبش تار خوش نباشد

(۱۶۵۸)

بی گلشن بزم خانخانان

ایام بهار خوش نباشد

[وله]

همچو یعقوب نمي زبید بکنعان زیستن

بر در بت بایدم چون شیخ صنعا زیستن

گر وصال یوسف کنعان طلب داری بمصر

چون زلیخا بیدت با داغ هجران زیستن

با رفیقان داغ حرمان سینه می سوزد مرا

همچو بلبل بی رخ گل در گویبان زیستن

گر به بزم خانخانان راه یابد یک نفس

جز نفس بلبل نمي خواهد به بستن زیستن

آقا محمد شیرازی

آقا محمد شیرازی از دار السلطنه شیراز ست - و در وقتیکه این سپه سالار در تنه بفتح سغد مشغولی داشته بانفاق شجاعا و حافظ تاج شیرازی و دیگر مستعدان بوسیله حسن الزمانی مولانا شکیبایی بشرف خدمت این سپه سالار رسید - و چون قامت قابلیتش بخلعت رشد و رشاد آراسته بود منظور نظر این سپه سالار گردید - و چون آقای مومی الیه را از جدول و تذهیب و قوفی کامل بود بمنصب جلیل القدر داروغگی کتابخانه عالی سرافراز شد - و مدتی مدید در سرفج مالوه در ایامی که اکثر از هنرمندان مثل ملا محمد امین جدول و ملا عبد الرحیم عنبرین قلم و ملا محمد مومن و محمد حسین و از شعرا کامی شیرازی و بقایای بهرآبادی و غنی همدانی بخدمت کتاب خانه مشغول بود - در اتمام کتب و مقطعات

و تصاویر و زیب و زینت آنها کوشیدند - و اختراعات عجیبه غریبه نمودند -
و در طراحی حپت؟ که در سرنج بهتر از دیگر ولایت هندستان می سازند
یدببضا بعمل آوردند - چنانچه الحال در هندستان مدار بران طراحیهاست -
و خدمات و رشد و رشاد او چون بر این سپه سالار ظاهر گردید خدمت
حضور خود را که نهایت محرمیت با آن هست بایشان رجوع نمودند -
و دران خدمت کمال خدمتگاری بجا آوردند - و دران اثنا بحضرت
گلکنده از جانب این سپه سالار سرافراز شدند - و آن خدمت را بدستوری
بانصرام رسانیدند که اهل گلکنده از بادشاه و اعیان او اعتبار تمام گرفته
و بعد از مراجعت ازان خدمت بدیگر مناصب مناسب سرافراز شدند -
و الحال چهار سال ست که بمنصب میر بخشی گری این سپه سالار که از
مناصب عمده هندستان است اشتغال دارد - و این ژرف مهم را بدستوری
سر کرده و میکند که رعیت و سپاهی و صاحب و قبله گاه ایشان راضی
و شاکرند - و الحق در وادی اهلیت و آدمیت و خوش ذاتی و نیک
نفسی نظیر و عدیل خود ندارند - و چندانکه ستایش او درین وادی نمایم
گذجایش دارد و مقبول طبایع خاص و عوام ست - و از اول عمر تا باخر
بیک وطیره و طرز سلوک می نماید - و نه کسی را ازو رنجی و زحمتی
است و نه او را از کسی توقع شفقت و مرحمت - در کار سازی خلق الله
بتقصیر از خود راضی نمیشود - و اکثری از مستعدان بوسیله ایشان
بخدمت این سپه سالار در رسیده و میرسند و معظوظ و بهره ور میگرددند -
و خلق خلق کرده و تواضع آفریده اوست - و در وادی خوش صحبتی
و رسیدگی هر مهم و معامله از بی مثلان روزگار ست - و بهترین شیوه
و خصلت او اینکه صاحب و قبله گاه او در ایام ملازمت و بندگی او
آزده نشده - و موجب غبار خاطر هیچ یک از نوع بنی انسان نگشته -

و تمامی عمر گرامی را صرف خدمت سامی ایشان کرده و میکند -
و الحال مدت بیست و پنج سال هلالی ست که در بزدگی ایشان بسر
می برد - و بعلونه و جاگیر سرافراز ست - امید که از بلیات آخر زمانی
در حفظ و امان آبی بوده باشد *

جناب میان فهیم

میان فهیم^(۱) فرزند خلف بربونجی راجپوتست - و اصل او از ولایت
سروهی ست - و پدر میان مومی الیه از کلانتران و بزرگان و مقدمان
طایفه راتهوری راجپوت ست - و در ایامی که این سپه سالار متوجه فتح
گجرات بود و فوجی بر سر آن ولایت فرستاده بود در یکی از مصافها بعد
از آنکه دستبردهای نمایان نمود و پدر ایشان بقتل آمد خود اسیر و دستگیر
گشت - و بنظر این سپه سالار مقید و مغلول در آمد - چون این سپه سالار
بر حقیقت جوهر ذاتی و فطرت جبلی و شجاعت که دران مصاف نموده
بود - و حسب او نسب او اطلاع حاصل نمودند - بجان امان یافته منظور
نظر تربیتش ساختند - و به تربیت او حکم رفت - و در اندک زمانی رشد
و کاردانی خود را ظاهر نموده از آقایان نامی و صاحب کنگشان شد -
و روز بروز آثار کاردانی بظهور می آورد - تا آنکه در ایامیکه این سپه سالار
متوجه فتح دکن بودند دستبردهای نمایان نمود - چنانچه در فتوحات این
سپه سالار مشروحاً ثبت است - و بمنصب سه هزاری سرافراز شد - و اکثر
اوقات سردار و فوجدار ساخته بر سر غنیم می فرستادند - و از نیز مصافهای
نامی بجای می آورد - و فتوحات می نمود - تا وقتیکه این سپه سالار را

(۱) ترجمه انگلیسی آئین اکبری صفحه ۳۳۸ برای حالات میان فهیم نیز

بادشاه زمین و زمان بسخن حاسدان بدربار طلب داشتند - و بعضی کوتاه
 اندیشان این مقدمه را حمل بر بعضی مقدمات نموده ازین سپه سالار
 جدائی نمودند - و خال عار و بیوفائی بر چهره خود نگاشتند - این نامدار
 حسب الصلاح ایشان بجانب سروهی و آن ولایت بمیانگ اقوام خود
 رفت - و مفسدان و غمازان این رفتن را بطریق دگر به بادشاه زمین و زمان
 خاطر نشان نموده نزدیک بآن شد که ازین رهگذر چشم زخمی باین سپه
 سالار رسد - و مطلب آنکه میان مومی الیه دیگر نخواهند آمد - چنانکه
 در باب آمدن میان مومی الیه نوشته ازین سپه سالار طلب نمودند - که
 اگر او نیاید آنچه غمازان و مفسدان گفته باشند راست باشد - تا آنکه این
 خبر بمیان مومی الیه رسیده بود که کشته شدن درین معامله متصورست -
 چون نوشته سپه سالار بار رسید با آنکه اقوام او درو آویختند و از آمدن مانع
 آمدند جان خود را صرف دولت ولی نعمت خود کرده و جان نثاری
 نموده در ساعت متوجه شد - و صاحب خود را دریافت - و این سپه سالار
 کامگار او را بنظر بادشاه رسانید - چون راستی و راست قولی او بر ضمیر
 انور ظاهر شد بمنصب سیصدی سرافراز گشت - این حقیقت شعار وفا
 کیش ملازمت و خدمت صاحب قدیمی خود را بر آن منصب ترجیح
 داده راضی نشد - و باز بخدمت این سپه سالار زمان آمد - و الحال در
 خدمت ایشان می باشد - و در ایام خدمت و بندگی ایشان همواره
 شجاعتهای نمایان و دست بردهای بی پایان نموده - و سردارهای خوب
 که بغیر ازین سپه سالار که ولی نعمت اوست از دیگری نمی آید کرده
 و در اکثر معارک بیشتر از همه کس خود را بغنیم رسانیده و صفها برهم
 زده و فتوحات کرده - چون شطری از شجاعتهای ایشان در تلو مصافهای
 در محل خود رقم شده در اینجا بتکرار مصدع مطالعه کنندگان

فمیشود - و در دینداری و خدا شناسی و همت و شجاعت و مردانگی
بیمثل و مانند است - و چون نباشد که تربیت کرده و پرورده خانخانان
است - و بغایت راست گوی و راست قول و راست کردار است -
و بعد از رضای خالق و مهم سازی خلائق بکاری دیگر نمی پردازد -
و در مروت و انصاف و مردمی یکتاست - و در ملازمت این سپه سالار
که راه محرمیت و کنگاش دارد در بر آوردن مطالب و مقاصد درویشان
و فقیران بتقصیر از خود راضی نمیشود - و کلمة الخیری که شیوة اوست
دریغ نمیدارد - و در دینداری و زهد و صلاح و طاعت و عبادت و جمعه
و جماعت از بسیاری از مشایخ این روزگار در پیش است - و اکثر شبهای
متبرکه و لیالی دیگر احیا میدارد - و یک پهر آخر شب بدکر و فکر و فوائد
بسر می برد - و جمعی کثیر از انعام و احسان او معظوظ و بهره رز
میگردند - و عبارت از صدق و مردمی و مردانگی و مروت و انصاف
ایشانند - و از مطالع تواریخ و کتب فارسی صوفیه بغایت معظوظ است -
و اعتقاد تمام بمشایخ کرام و فقهای ایام و درویشان و گوشه نشینان دارد -
و در طرز آداب بزرگی و حکومت دستور العمل روزگار است - و از اکثر
منصب داران هندستان در پیش است - و الحق اگر بزرگان زمان را چاکر
و بنده بوده باشد این طور باشد - این سپه سالار را بر همه چیز ترجیح داده
اوقات و عمر خود را صرف رضا و بندگی ایشان نموده و میفماید و ثمره آن
را یافته و می یابد *

شیخ عبد السلام

شیخ عبد السلام از شیخ زادگان بهرایج هندستان است - پدر وی
شیخ احمد نام داشته و برهی تخلص می نموده - و شیخ عبد السلام بکمال

حیثیات و استعداد آراسته و پیراسته بوده - و پدر او را بزبان هندی اشعار بسیار ست - و دران طرز و زبان ابداع معانی غریبه بسیار کرده و بيمثل و مانند بوده و در هنگام توجه سفر مکه معظمه بخدمت این والا جاه می رسید - و شیخ عبد السلام را با پسر دیگر شیخ مصطفی نام در سن صبی در ملازمت این مربی درویشان و مستعدان میگذارد - چون قامت قابلیتش بطلعت رشد و رشاد آراسته بود در کتابخانه عالی به تربیت او حکم رفت - در اندک وقتی ترقی کلی او را دست داد - و اکثر مقدمات طالب علمی را طی کرد - و بمنصب جلیل القدر عدیم المثال کتابداری سرفراز شد - و این سعادت را بمحض توجه عالی و رشد خود دریافت - و بزودی پا از ان مرتبه بالاتر نهاده راه مصاحبت و محرمیت یافت - چون مهم سازی خلق الله و رفاه حال فقرا و درویشان منظور و ملحوظ او بود روز بروز نسبت او بصاحب او زیاده میشد - و مردم بوسیله او بمطلب و مدعی خود میرسیدند - و باعث دعای خیر این صاحب خیر می بود - و در یکی از سفاین درویشان و مستعدان هندستان بنظر رسید که بیست و هفت خصلت و صلاحیت و حیثیت سره باو نسبت داده بودند باین تفصیل - طالبعلمی - شاعری - کمانداری - خوش طبع - خوش خلق - خیرخواه - متواضع - کارساز - مهم گذار - درویش دوست - صافی مذهب - کافی مشرب - خدا شناس - عابد - زاهد - دین دار - سپاهی - شاه سوار - خوش صحبت - ندیم شیوه - سخاوت پیشه - صایب اندیشه - بد - کم آزار - خردمند - هوشیار - الحق جامع کمالات - و حیثیات - و اگر نبوده باشد چه گونه راه خدمت و ملازمت درین سرکار می تواند یافت - چه هنگامه معرفت و شناخت درین درگاه گرم ست - / نسبتی که او را در خدمت این هوشیار مغز - بیدار دل بهم رسیده بود

هیچ یک از اهل زمان را بهم نرسیده - و گویند که مدت سی (۱) سال
بیک طریق و طور - آداب سلوک با اهل عالم و طریق ملازمت مسلوک
داشت - چنانکه معاندان و حاسدان افگشتند بر هیچ چیز او نتوانستند
نهاد - آخر حسد پیشگان و نفاق اندیشگان بسبب رشک قرب و نزدیکی او
باین سپه سالار مکرها اندیشیده حیلها انگیزتند - و سخن سازها کردند -
و بعضی سخنان خلاف - خانه بر انداز نسبت باو در ملازمت پادشاه
زمان مذکور ساختند - و بدستوری تقریر نمودند که باوجود کذب و بهتان
مستحسن و مقبول افتاده نزدیک بآن رسید که چشم زخمی بدولت این
صاحب دولت حقیقی رسد - و باین سبب جان خود را در راه صاحب
خود و پاس دولت مخدوم خود نثار ساخت - و حرفی که خلاف
مروت و وفا بوده باشد ازو سر نزد - و بتاریخ هزار و نوزده هجری خرمین
حیانتش بآتش جانسوز پادشاهی سوخته شد - رحید الدوران و فرید الزمان
مولانا فرید الدین دهلوی تاریخ آن واقعه را چنین در لباس نظم جلوه
داده -

* تاریخ *

دو تاریخ از سال فوتش بگفت

دام با وجودی که افسرده بود

۱۰۱۹

یکی رحمت حق بر او دایم است

یکی با حالای نمک خورده بود

هرچند خلاص او منحصر در آن بود که حرفی چند واقع یا غیر واقع
موافق مزاج پادشاه در باب این سپه سالار مذکور سازد غیرت و حمیت
و مردمی و صدق و اخلاص دامن گیر او گشته خلاف حقیقت و صدق
ازو سر نزد - و خلاصی خود را بتهمت و بهتان که کار نامردان
نخواست - زهی سعادت که کسی جان خود را باین طریق نثار
خود تواند نمود - و غبار ملال بر دامن دولت او نتواند دید - بنا

(۱) در نسخه ب "سی و پنج سال" مرقوم است ۱۲ *

که کار سعید دنیا و آخرت ست - و این رباعی یکی از اکابر مناسب این
حال بود - * رباعی *

غازی ز پی شهادت اندر تگ و پوست

غافل که شهید عشق فاضل تر ازوست

فردای قیامت این بان کی ماند

این کشته دشمن ست وان کشته دوست

علی آبی حال از نیکان روزگار بوده - و بزبان هندی اشعار آبدار بسیار
گفته - و درمیانه اهل هند مشهور ست - و دران زبان داد فصاحت
و بلاغت دهنده - و دران طرز و روش سرآمد زمان خود ست - و بجهت
طبع آزمائی بخاطر گذرانیده بود که بزبان فارسی نیز نظمی چند بر روی
روزگار بیدار گذارد - و باندک زمانی قبل از قضیه هایلکه خود این قصیده
در مدح این سده سالار انشا نمود - و این ابیات ازان قصیده در سفینه بنظر
رسید که ثبت رفت - و می گویند این او این شعر است که بزبان فارسی
گفته - و میگویند که شعر را نیکو می فهمید - و اکثر اوقات تتبع دیوان
قدما میکرد - * قصیده *

مباش غره چو دولت نهاد سر بکنار

عروس خواب شود فتنه چون شوی بیدار

وفا بکس نکند شاهی که هر جائیست

که او چو زخمه نوازد بهر دلی صد بار

مکرر ست همه عیش و ناز و نعمت دهر

بسال و ماهش خواهی همانست لیل و نهار

ازو چو سیر شدی در نظر نماید زشت

ازان به نزد طلب نیک شد همان ناچار

(۱۶۶۶)

به بین یکی ست که بودست و هست و خواهد بود

بوفق رای تو گشت ست نیک و بد هر بار

نکرده نسبت چیزی جهان بود بگذر

اگر همه نتوانی یکی یکی بگذار

جهان معنی با عیشهای بیداد و عد

باین محقق تا کی همی کنی نشخوار

مگو زیان که همی سون بود هرچه نخورد

بلقمه که بری پیش و او کند پرواز

بلند قدری دنیا مچو که راحت نیست

بقدر رفعت خود کوه رفت در ته بار

جرید شو چو هوا تا نباشدت هم سنگ

که سنگ باشد هم سنگ لولوی شهسوار

به پاش پیش ازان تا نبوده است جهان

بعنف باد خزان ریخت هرچه داشت بهار

باختیار خودت ترک اختیار مکن

که گفته اند بدین مرگ عمر گشت دو بار

بفقر آی و قناعت غنا ز حرص مجبری

که هست بحر سعادت میان این دو کنار

که باوجود شکوه نبوت آن سرور

چه گفت گفت فخر منست و من مختار

هران که طالب فقرست با دل پر از

بصید رفتند نبردست جره را نهار

بجنس صاحب محتاج هر کسی ست چو تو
بدست خواهش پشت سخای دهر مغار
اسیر نفس فرومایه اند شاه و گدا
ز بندیان و اسیران که گشت برخوردار
بکنج خانه خود چون چراغ سوز و بمیر
مگرد بر سر خوان کسان مخفد چو نار
خدای مشرق و مغرب و کیل باشد و تو
هنوز داری بر عقل بیمدار مدار
نه عهد بسته بلا گفته آمدی و توئی
بعشق نفس چو هاروت گشته بد کردار
هوا و نفس و هوس دیو با فرشته تست
بگیر جابل متین یوسفیت ز چاه بر آر
چو با قلیل عمل باشدت جزای جزیل
که با صعـود نم ابر گشت دریا بار
بکوش تا بعمل تخم ریزی اندر خاک
برای دانه این نشأ خرمندی بردار
تو نا امید مشو بو که خالق الاشباح
برن سلام و کند روز روشن از شب تار
نصیحتی کفایت بشنو از سر یاری
مساز تکیه بر این چاه و مال ناهنجار
ز جمله بگذر و مداح خانخسان باش
که نیست بهتر ازین در جهان فانی کار

کلب علی بیگ بهارلو

کلب علی بیگ فرزند رشید جناب حکومت مآب غنی جان بیگ بهارلوست - و بهارلو طایفه ایست از ترکمان قراقوبندلو - و این سپه سالار نامدار نیز ازین طایفه (۱) است - و پدر و برادر کلب علی بیگ از ملازمان معتمد بادشاه ذی جاه شاه عباس حسینی صفوی اند - و کلب علی مومی الیه بکمال حیثیت آراسته و پیراسته است - و خود نیز در ایام بودن ایران در سلک ملازمان آن عالیجاه ملایک سپاه بود - اهلیت و آدمیت و اشتیاق در یافتن ملازمت این غریب نواز و ملاقات اقوام و آقایان طایفه بهارلو که بعضی در زمان دولت نواب مرحوم محمد بیبرم خان پدر این سپه سالار و برخی در زمان این سپه سالار از ایران به هندستان آمده بودند به هندستانش آورد - و مدتی در سلک ملازمان بسر برد - و بقدر حالت و استعداد خود رعایت یافت - و این چند بیت از نتایج طبع و قاد ایشان نوشته شد که حسن طبیعت و نازکی طبع عالی این تازه گو بر مطالعه کنندگان ظاهر شود -

* ابیات *

بغضت بد از مراد نشانم نمیدهد

عمر گران رکاب امانم نمیدهد

بیهوده کام دل طلبم سادگی نگر

از روزگار سفله که نامم نمیدهد

گردون سیاه کوشی خود بس نمیکند

تا طعمه سان بشیر ژیانم نمیدهد

(۱) در نسخه الف «طایفه است» ثبت شده ۱۲ *

(۱۶۶۹)

تا غم چو کوه و دیده چو دریا نمیشود

گوهر ز بحر و لعل ز گانم نمیدهد

[وله]

تا زلف چلیپات بچنگ آوردم

ایمان بکنیسه فرنگ آوردم

چندان سودم جبین حسرت بزمین

کین توده خاک را به تنگ آوردم

[وله]

بغضود از جور فیکویان در فریاد می بندم

بزور آسودگی بر خاطر ناشاد می بندم

حریفان جمله مرغ نامه بردارند یا قاصد

منم کز بی کسی مکتوب خود برباد می بندم

[وله]

باده گر خضر و مسیحا ز سدوی تو کشند

هر دو را مست بدوش از سر کوی تو کشند

اهل کنعان ز پی جستن گم کرده خوبش

در ره باد نشینند که بوی تو کشند

[واه]

خون من سر گشته اگر قانم اینست

در گردن زلف سیه و چین جبین است

آن کس که دهد جان بتمنای نگاهی

اول نگره او نگره باز پسین است

چشم که همه عمر بدنبال بتان بود

ز آندم که ترا دید دگر گوشه نشین است

و بسببی از اسباب از خدمت ایشان محروم مانده سیر بعضی ولایات هندستان نمود - و در رجب هزار و بیست و پنج در برهانپور بار دیگر به ملازمت ایشان سرافراز شد - و باعزاز و احترام معزز گردید - چون بجهت موزونیت ذاتی گاهی ابیات عاشقانه میل می نمود این غزل و قصیده در مدح این سید سالار بنظم آورده بر ندمای مجلس عالی گذرانید - و بصله و جایزه و تعریف و توصیف ممتاز شد - و رخصت مکه معظمه یافت - و ضروریات آن سفر خیر اثر شفقت شد - امید که بآن سعادت سرافراز گردد و در دعاگوئی این رحیم کریم نهان بتقصیر از خود راضی نشود -

* قصیده *

در کشتنم آن چشم سید باز دلیر ست

دانسته مگر جان ز من سوخته سیر ست

در سلسله عشق تو ام راه بدر نیست

طفلی ست دل خون شده و عشق دبیر ست

گویا که مرا مادر من همواره غم زاک

کازدگی و خاطر من شکر و شیر ست

ای غم که طلبگار دل سوختگانی

آهسته بنه پای که این راه خطیر است

بالله که با آزادی عالم نفروشیم

آن دل که بگیسوی سیاه تو اسیر ست

جز لطف تو دیگر بچه خرسند توان کرد

آن خسته دلی را که گرفتار زحیر ست

(۱۹۷۱)

از دولت این چرخ وفا دشمن بی مهر
چیزی که مرا هست بتن نقشِ حصیر ست
از هیچ کسی یکسر مو شکوه ندارم
فریادم ازین چرخ سیه کاسه پیر ست
گر شکوه گم از ستم چرخ نترسم
زیراکه از انم نه خمیر و نه فطیر ست
از بیک غمش حال دل سوخته ام را
پرسیدم گفتا که دلت سوخته دیر ست
بگذار که در گنجِ قفس زار بمیورد
مرغی که ز مداحی تو مست صغیر ست
روزی دو سه از دستِ فلک غمزده بودم
صاحب نظری دید که رنگم چو زبیر ست
گفتا که برو بر در آن عالم عادل
سیر نه که غبارِ قدمش رشکِ عبیر ست
کیس آنش سوزان ترا آورد آبی
کندر نظرِ همت او بکسر ندیر ست
بر خاکِ در دولت او ناصیه سالی است
هرجا که یکی قابل دیدیم و سیر ست
آن کیست سپه دارِ شه هفتد که امروز
هر ذره ز خاکِ قدمش بدر منیر ست
آن کیست رحیمی که ز انوارِ جمالش
آینه خورشید فلک عکس پذیر ست

(۱۶۷۲)

آن کیست کریمی که بجنسب گرم او
سرمایه افلاک بسی خوار و حقیر ست
آن کیست دلیری که بروز صفا هیجا
در چشم عدو هر نگهش پنجه شیر ست
گر دست و دل خصم شود آهن و پولاد
در پیش سر پنجه او همچو خمیر ست
آن مرد خدا چون بمن این نکته ادا کرد
دل گفت برو کین سختت سود ضمیر ست
زهار که از کف فدهی دامن لطفش
تا حوصله و دست ترا طاقت گیر ست
کلبی بدرت آمده ای قبله حاجات
در یاب که خسته دل و بس خوار و حقیر ست
یا رب بدلت هیچ غمی راه نیابد
چندان که مه و مهر بر افلاک مسیر ست
* غزل *

پیش ازینم راه مزن ای بت من ایمان نیستم
در شکست من تامل کن که پیمان نیستم
آن نهالم من که از خون جگر بالیده ام
در گلستان نیم جو ممنون دهقان نیستم
سوختم در کج محنت ای صبا من هم یکی
از پسر گم کردگانم گر ز کفعمان نیستم
تا بمرگان سود پایم در طلبکاری دلی
یک نگاهی بهره مند از چشم جانان نیستم

(۱۹۷۳)

نیستم در روز معشر کلبیا کلب علی
گر سگی از آستان خانخانان نیستم
* قطعه *

ای عدل پیشه که ز مصباح رای تو
ظلمت سرای گیتی زب و ضیا گرفت
از مقدم مبارکت ای منبع کرم
می زبید اینکه ارض کند بر سما گرفت
دریا دلا چو فیض کف بی نهایت
از فرق عالمی ره و رسم وفا گرفت
حال رهی چه شد که نه پرسی ز روی لطف
چون جان درون کالبدش از عذا گرفت
گر بنده نیست درخور این قدر و منزلت
نی دست برد و دامن لطف ترا گرفت
کلبی که بود مهر و وفا زاده دلش
آمد باین دیار و دلش از وفا گرفت
از دست این شکسته میسر نمیشود
جز این که بهر عمر نواش بر دعا گرفت
بادا نصیب بخت محبان جاه تو
آن خرّمی که غنچه ز باد صبا گرفت

ماحمد مومن لنگ

از آدمی زادگان قریه خجند ترشیز خراسان ست - و بکمال حیثیت
و استعداد آراسته بوده - و کمال تقرب و منزلت و نزدیکی در خدمت

این سپه سالار کامگار داشته - و در عذفوان ربیعان بهار دولت و نشو و نماهی نهال سلطنت این گلستان پیرای روزگار آن قدوة اهل استعداد بخدمت و بندگی ایشان سرافراز شده - و در خدمت ایشان در نزد یک معلم سبق خوانده و در یک دبستان کسب تعلیم و آداب علمی کرده اند - و شعر فهم و سخن شناس بوده - و ایام عمر را صرف بندگی و مداحی ایشان میزموده - و از دولت خدمت و مداحی این جناب سر فخر بر آسمان عزت و اعتبار می سوده - چنانچه از مشاهیر مستعدان هندستان شده بود - و تمام عمر مدح این سپه سالار گفته - چون آن ابیات مدح در کتابخانه عالی ضبط نشده بود و شعری که مبنی بر مداحی بوده باشد بنظر فرسید که او را در سلک مداحان ثبت نماید در تلو سپاهیان در آورده این دو بیت که دلیل اهلیت و نشانه استعداد آنجناب است در سفینه یکی از مستعدان یافت که ثبت میروند - **اِنْشَاءَ اللّٰهِ تَعَالٰی** که دیگر اشعار او بدست آید که زیب و زینت این نسخه سازد **بِمِنَّهٔ وَ جُودِهٖ** - * شعر *

چنان بهانه طلب گشته در جفا که اگر

بخاطرش رسم آن هم گناه من باشد

[وله]

ترسم رسم بکعبه مقصود و بگذرم

از دست این شتاب که در طینت من ست

محمد رضا

از آدمی زادگان همدان بود - فرزند خلف مولانا اسمعیل مفتی است - و در اوایل نشو و نماهی نو بهار دولت این سپه سالار از ایران بملازمت ایشان رسید - و در سلک تربیت کردگان و بار یافتگان مجلس

عالی ایشان در آمد - و از علم نجوم نیز بهره داشته - و در فن سپاهیگری
کمال وقوف و مهارت داشته - و همواره نقد عمر گرامی صرف خدمت
سامی ایشان می نموده - و در مدت ملازمت از دنیوی بی نیاز بوده -
و همواره بمطالب عالیه که اراده او بوده میرسیده - و در طرز شاعری
و سخنوری نیز بی نظیر بوده - چون اشعار مدح او در کتابخانه عالی بنظر
فرسید - در تلو شاعران و مداحان در نیارود - و این دو بیت او را که نظام
الدین احمد بخشی در طبقات اکبری در آورده و نسبت ملازمت او را
رقم نموده بجهت بیذنه طبع و قال او ثبت نموده -

* بیت *

مستی من از می گلفام نیست

بیخودم زان باده کو را نام نیست

خلوت خاص است جان را بالمش

گو میا شادی که بار عام نیست

شجاعا

شجاعا از شیراز بود و خط نسخ و ثلث و غیره را بغایت نیکو می نوشت
چنانچه در آن فن سرآمد زمان خود بود - در وادی آدمیت و اهلیت
و از خود گذشتگی و بی تعلقی بی مثل و مانند بود - و از شجاعان
قرار داده فارس بود - در نهصد و نود و نه در هنگامی که این سپه سالار بفتح
سند مشغول بود از شیراز بانفاق بندگان آقای محمد شیرازی که الحال
میر بخشی این سپه سالار و حافظ ناج شیرازی در تته شرف ملازمت
دریافتند - و بوسیله حسن الزمان مولانا شکیبی اصفهانی در سلک
ملازمان و بار یافتگان ایشان در آمدند - و در اندک زمانی خدام شجاعا
بمنصب جلیل القدر داروغگی کتابخانه عالی که مجمع فضلا و علما

و شعرا بود سرافراز گشت - و نسبت محرمیت در خدمت ایشان بهم رسانید - و کارش بجائی رسید که محسود امثال و اقران گشت - و الحق لیاقت این تربیت و سزاوار این عنایت بوده - و در خوش صحبتی و لوند مشربی و رندی و لا ابالی گری مثل وی از مادر نزاده - خطاب شجاعت (۱) و بهادری یافت - و اکثری از مستعدان این دربار الحال بخوبی و بی مثلی وی قایل اند و تا در هندستان بود در بندگان ایشان بود - و هنگام سفر آخرت نیز از در دولت سرای ایشان راهی شد - امید که الله تعالی از تقصیراتش در گذرد *

محمد شریف خان

محمد شریف خان اصلی او از ولایت بقلان است - و در اوایل حال با برادر خود که بقلانی زاده شهرت داشته - و در کمال رشد و رشاد بوده - در سرکار معصوم خان کابلی که در وقتی از اوقات در بنگاله با خلیفه آلهی عصیان ورزید و درین نسخه مفصلا ثبت است می بودند - و کمال اعتبار و اقتدار دران سلسله رفیعه داشتند - بعد از قضیه معصوم خان چنانچه مذکور است در سرکار راجه مان سنگ که از عمده زمینداران هندستان بود و به شوکت و عظمت او در زمین هندستان دیگری نبود راه یافته - این هر دو برادر صاحب اختیار و کار گذار آن سرکار شدند - و مدار المہام بودند - و الحق جمعی کثیر از حسن سلوک و کار گذاری ایشان راضی و شاکرند - و بسیاری از مردم بوسیله ایشان از راجه بهره مند شده اند - تا آنکه (۲)

(۱) در نسخه الف «خطاب شجاع بهادری یافت» ثبت است ۱۲ *

(۲) در نسخه الف «تا آنکه بسبب که بر راقم ظاهر نیست برادر ایشان بجهان باقی شگفت» مرقوم است ۱۲ *

برادر ایشان که مشهور بقاضی زاده بود ازین دارفانی بجهان باقی شتافت -
و محمد شریف خان با آنکه مصاحب و انیس و جلیس راجه بود
بمنصب میر بخششی که عمداً مناصب هندستانست اختصاص یافت -
و مدتی مدید آن شغل را بوجه احسن و اتم سرکرد و چنان نمود که
سپاهی و رعیت و صاحب خود را راضی داشت - و ازین رهگذر
روشناس اکبر و سلاطین هندستان شد - تا آنکه راجه در گذشت -
و این سپه سالار نامدار بجهت معرفت و شناخت سابق که در خدمت
راجه می بود او را بسرکار فیض آثار خود آورد - و مصاحب و مقرب
ساخت - و مکرراً تکلیف مناصب عالیه مثل دیوانی و میر عرضی
و رتق و فتق مهمات و معاملات سرکار خود بایشان کردند - از غایت
حزم و دور اندیشی پیرامون آن مناصب نگشته در خدمت ایشان
بسر می برد - و معزز و مکرم می باشد - و بغایت دیندار و صاحب
قید و صوفی طبیعت است - و اکثر اوقات با مشایخ عظام کرام
و صاحبان وجد و حال صحبت میدارد - و از مجالست و مخالطت
ایشان بغایت محظوظ است - و منظور نظر این سپه سالار نامدار
گشته بعارفه و جاگیر لایق سرافراز است - و احوال خیر مآلش بخیر
و خوبی گذران است - و در طاعات و عبادات و فرایض و سذن بغایت
مجدد و ساعی است - و همیشه بآن سعادات توفیق می یابد - و در
مقدمات عامی نیز بقدری سعی نموده - و از اشعار تصوف آمیز بغایت
محظوظ است - و طبع نظمی نیز دارد - و در طرز تصوف و طریق سلوک
خود را از مپیدان قطب الاقطاب میرسید علی همدانی میداند - و در
خدمت این سپه سالار بگفتن کلمة الخیری در باب خلق الله موفق است -

ملا عبد الرحيم

ملا عبد الرحيم عذبرين قلم هرروي از خوش نويسان روزگار ست -
و نسخ تعليق را بغایت نیکو می نویسد - و در اوایل سن که از خراسان
به هندستان شتافت بدربار این سپه سالار آمد - و بیمن شاگردی و تربیت این
سپه سالار ترقی تمام در خطش پدید آمد - و آوازه خوش نویسی او
هندستان را فرود گرفت - و اکثر کتب این سرکار بخط آن فادیه زمان ست -
و مدتها ملازم و چاکر ایشان بود - و در این کتابخانه تربیت او میکردند -
کسب آداب میکرد - تا آنکه این سپه سالار او را بنظر خلیفه الهی برده در
سلک ملازمان پادشاهی در آورد - الحال در هندستان بعد از ملا محمد
حسین کشمیری بهتر از وی نیست - و رعایتهای کلی و انعامهای نمایان
در ایام ملازمت یافت - و الحال بدعاگوئی ایشان مشغول ست *

ملا محمد امین جدول

ملا محمد امین جدول از مشاهیر مذهبیان خراسان ست - و مدتی
مدید در مشهد مقدس در کتابخانه امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا
علیه السلام می بود - و کتب آن سرکار فیض آثار را با تمام میبرسانید - چون
اوزبکیه بر خراسان دست یافتند و اکثر ولایت خراسان از نهب و غارت
ایشان خراب و نابود شد بتخصیص مشهد مقدسه - مولانای موسی الیه
با فرزندان و فرزندانگان هندستان آمده در کتابخانه این سپه سالار بر آسودند -
و رنگ آلام و کدورت فقرات خراسان را بآب شفقت ایشان از چهره خود
شستند - و فرزندان او بعلوفه گران مزد سرافراز شدند - و خود بمبلغ چهار
هزار روپیه علوفه اختصاص یافت - و در فن تذهیب و جدول و عکس بی

نظیر زمان خود بود - و اکثر کتب کتابخانه ایشان را زیبا و زینت داد - چون این سپه سالار را میل تمام بکاغذ عکس بود تصرفات نموده عکس هفت رنگ را ایشان اختراع نمودند - و معامله عکس را بجائی رسانید که در متقدمین و متاخرین هیچ کس پیرامون آن نمی تواند گردید - و رعایات و انعامات یافت - و سالها ملازم و خدمتگار ایشان بود - و شرح انعام و احسانی که از ایشان یافته بقید تحریر و تقریر در آوردن خالی از اشکالی نیست - و در وادی نظم نیز طبع عالی داشته - و مخترع کاغذ ابری این خلاصه روزگار ست - و این رباعی در صفت هندو پسری بدیده فرمود - * رباعی *

هندو پسری که غارت جان میکند

وز زلف سپه رخنه در ایمان میکند

میداد هزار جان و دل را بر باد

هرگاه که زلف را پریشان میکند

و این غزل در مدح این سپه سالار بنظم آورده - * غزل *

هرکرا دادی میان جان و دل جا دشمن ست

و آنکه با اهل زمان بد نیست با ما دشمن ست

دوست دنیا خود بخواد کرد با کس دشمنی

گرچه امروزت نماید دوست فردا دشمن ست

عشق یوسف در همه دلها سرایت کرده است

حسن یوسف را همین عشق زلیخا دشمن ست

هرکرا بینی بعالم دشمن افتاده ست

آنکه با بیچارها نیک ست با ما دشمن ست

ای امینی بر دعای خانخاندان ختم کن

دشمن نواب را اِنَّا فَتَحْنَا دُشْمِنَ سِت

(۱۹۸۰)

ملا محمد حسین هروی

ملا محمد حسین هروی برادر ملا محمد مومن صحائف و مجلّات
بی نظیر و بیهمال است - و در عکس کار را از ملا محمد امین گذرانیده -
و الحال مدت سی و پنج سال است که درین کتابخانه بخدمتگاری اشتغال
دارد - و عکس درهم برد هفت رنگ را بهتر از کسی نکرده - و در وادی
فن خود ثانی ندارد و بعلوفه و جاگیر لایقه سرافراز است - و مدار این
کتابخانه امروز بر او است *

ملا محمد مومن

ملا محمد مومن برادر ملا محمد حسین هروی است - و این دو
برادر از روزی که داخل هندستان شده اند بغیر از دربار فیض آثار این
سپه سالار و کتابخانه عالی ایشان بر در دیگری نرفته اند - و نسخ تعلیق را
بغایت خوب می نوشت - و در جلی نویسی از استادان زمان بود -
و کتب مطولّه بخط او درین کتابخانه بسیار است - و فراخور استعداد
و خدمت خود رعایت و تربیت یافت - و تا در قید حیات بود در
خدمت ایشان بسر برد - و نقد عمر گرامی را در ملازمت ایشان سپرد *

میر باقی ماوراء النهری

سیدی عالی تبار و مستعدی نامدار بود در ایام صاحب صوبگی
گجرات مدتها در کتابخانه عالی تربیت یافت - و آخر بداروغگی کتابخانه
سرافراز شد - و رعایت کلی کلی یافت - و خدمات پسندیده بتقدیم
رسانید *

میان ندیم

میان ندیم از خاصه خیلان و غلامان این سپه سالار بود - و برادر میان فهیم که احوال او مذکور شده - و حالت و رتبت او در خدمت این سپه سالار در هندستان اظهر من الشمس است - و در فن نقاشی و تصویر بعد از مانی و بهزاد مثل او از مادر متولد نشده بود - و این کسب درین کتابخانه و در خدمت این سپه سالار نموده بود - و این نامدار خود متوجه تربیت او شده او را باین مرتبه عالی رسانیده بودند - و باین تربیت ایشان از استادان عظیم المثل این فن شد - و نقد حیات را در بندگی ایشان بقابض ارواح سپرد - و در ایام حیات از دولت ایشان همیشه بفرانت و عیش و عشرت بود - از دنیوی بی نیاز میگذرانید *

بهبود

بهبود خاصه خیل این سپه سالار - در اوایل حال غلام میرزا باقی فرزند رشید قبله الکتاب مولانا میر علی خوش نویسن مشهور بوده - و میرزای مومنی الیه تعلیق^(۱) را بغایت خوب می نوشته - و در نسخ تعلیق بروش پدر خود قطعا نوشته که الحال در جزودان مستعدان هست - و بسیار پسندیده اند - و چون بوسعت آباد هندستان شناخته بوده و ملازمت این سپه سالار را در یافته بهبود را که در فن نقاشی و نسخ تعلیق نویسی از بی بدلان روزگار ست باین سپه سالار داده بود - و الحال در قید حیات ست - و در کتابخانه عالی بسر می برد - و بزینت و زینت کتب

(۱) در نسخه الف «مومنی الیه رتکه را بغایت خوب» مرقوم است ۱۲ *